

کودکانه‌های پیامبر رحمت (ص)



آی بازی بازی بازی

آشنایی با بازی های سنتی

در گذشته قبل از ظهور کامپیوتر، تبلت و تلفن های همراه و باز شدن پای بازی های رایانه ای به زندگی، بچه ها اغلب اوقات فراغت خود را با بازی های سنتی و محلی پر می کردند. بازی های سنتی قدیمی از قبیل هفت سنگ، عمو زنجیر باف، قایم باشک، گرگم به هوا، یک قل دو قل، شش خانه (لی لی)، چوب و الک، وسطی، طناب کشی و... که امروزه به دلیل استفاده از وسایل ارتباط جمعی، کمتر خبری از آنهاست و چه بسا به دست فراموشی سپرده شده است. بر خلاف بازی های رایانه ای ویژگی اغلب این بازی ها تحرک و جنب و جوش و فعالیت بدنی بچه ها بود و باعث به وجود آمدن نشاط و سرزندگی، تقویت مهارت های بدنی، ایجاد حس همکاری و همیاری بین اعضای گروه و دوری از گوشه گیری و خجالت زدگی بازیکنان می شد. امروز قصد داریم یکی از بازی های سنتی را که قبلاً بین بچه های کوچه و محله رایج بود به شما معرفی کنیم تا اگر خواستید با انجام این بازی جذاب اوقات خوشی را با دوستانتان بگذرانید.

هفت سنگ



اهداف: شادابی، دوستی، همکاری، رقابت دوستانه، اعتماد به نفس و تمرکز
تعداد: دو نفر یا بیشتر
وسایل: زمین بازی، هفت تکه سنگ کوچک و صاف و یک عدد توپ تنیس

شرح بازی

برای انجام این بازی، افراد به دو گروه مساوی تقسیم می شوند و هر کدام یکی از بازیکنان خود را به عنوان سردهسته انتخاب می کنند. یک گروه در فاصله معینی از محل هفت سنگ که روی هم چیده شده اند، قرار می گیرند تا به نوبت با توپ تنیس، سسنگ ها را مورد هدف قرار داده و بزنند. گروه دوم نیز پشت هفت سنگ منتظر نتیجه اند تا هرگاه توپ پرتاب شده توسط گروه اول به هفت سنگ برخورد نکند، فوراً جایشان را با آن گروه عوض کنند ولی اگر برخورد کرد و آرایش آنها را به هم زد، توپ را بردارند و با پاسکاری و هدف گیری سعی کنند نفرات گروه اول را با توپ بزنند. اگر توپ به بازیکنی برخورد کند، از دور بازی اخراج می شود. همچنین نفرات گروه اول در هر فرصتی که به دست آورند، سراغ سنگ ها می روند تا آنها را روی هم بچینند و یک امتیاز بگیرند. برای انجام چنین کاری، یکی از دوستان باید خود را به خطر بیندازد و بارش را مقابل ضربات توپ پوشش دهد. اگر باز هم مورد ضربه توپ قرار گرفت و از بازی اخراج شد، دیگر بازیکن کار را به اتمام می رساند ولی اگر دیگر بازیکنی نمانده باشد، بازی تمام می شود و در دور بعدی جا و نقش گروه ها عوض خواهد شد. در پایان، گروهی که زودتر ۷ امتیاز کسب کند، برنده است.



♦ رفتار پیامبر با نوه ها

هنگامی که امام حسین (ع) در کوچه سرگرم بازی بودند پیامبر نیز همراه یارانش از خانه خارج شدند. وقتی چشم پیامبر (ص) به امام حسین (ع) افتاد به طرف او رفت و دستانش را گشود تا امام را در آغوش بگیرد. امام حسین (ع) خندان به این طرف و آن طرف می گریخت. پیامبر نیز با لبخند دنبال او می دودید. یکی از نزدیکان پیامبر نقل می کند که رسول خدا (ص) زبان خود را برای حسین (ع) از دهان مبارک بیرون می آورد. کودک با مشاهده این کار پدر بزرگ خود غرق در خنده و شادی می شود و تا اینکه سرانجام او را گرفت. پس دست زیر چانه اش گذاشت و او را بوسید.

مردی که این کار پیامبر را می دید، با تعجب گفت: «به خدا سوگند! پسر من بزرگ شده و از دواج کرده است، ولی تا حالا من او را نبوسیده ام.» پیامبر که از سنگدلی مرد شگفت زده شده بود، فرمودند: «هر کس لطف و مهربانی نشان ندهد، به او نیز مهر و محبت نمی شود.»



♦ قوی ترین انسان از نگاه پیامبر

جوانان شهر سرگرم زور آزمایی و مسابقه وزنه برداری بودند. سنگ بزرگی آنجا بود که هر کس آن را بلند می کرد از همه قوی تر به شمار می رفت. در این هنگام رسول اکرم (ص) از راه رسیدند و پرسیدند: «چه می کنید؟»

جوانان گفتند: «داریم زور آزمایی می کنیم. می خواهیم ببینیم کدام یک از ما قوی تر و زورمندتر است.»

پیامبر به آنها فرمودند: «میل دارید من بگویم چه کسی از همه قوی تر و نیرومندتر است؟»

همه گفتند: «البته، چه از این بهتر که رسول خدا داور مسابقه باشد و نشان افتخار را او بدهد.»

جمعیت همه منتظر و نگران بودند که رسول اکرم کدام یک را به عنوان قهرمان معرفی خواهد کرد. عده ای بودند که هر یک پیش خود فکر می کردند الان رسول خدا دست او را بالا خواهد برد و به عنوان قهرمان مسابقه معرفی خواهد کرد.

رسول اکرم (ص) فرمودند: «از همه قوی تر و نیرومندتر آن کسی است که اگر از چیزی خوشش آمد، علاقه به آن چیز او را به انجام زشتی ها مجبور نکند و اگر زمانی عصبانی شد خودش را کنترل کند و همیشه حقیقت را بگوید و کلمه ای دروغ یا حرف زشت بر زبان نیاورد.»



♦ شتر بازی پیامبر با کودکان

نمازگزاران مسجد که مثل همیشه منتظر آمدن پیامبر (ص) بودند متوجه تأخیر ایشان برای خواندن نماز شدند. همه می دانستند پیامبر (ص) هیچ وقت برای نماز جماعت دیر نمی آمدند. نگران شدند و به جست و جو در مسیری که معمولاً به مسجد می آمدند پرداختند. تا اینکه ایشان را در کوچه باریکی دیدند که روی زمین نشسته و با بچه ها بازی می کنند. پیامبر بچه ای را سوار بر دوش مبارک کرده و نقش شتر را بازی می کردند. یکی از باران جلورفت و به پیامبر گفت: «نماز دیر شده است نمی آید به مسجد برویم؟» پیامبر (ص) فرمودند: «برای من دیر شدن زمان اقامه نماز از ناراحتی کودکان بهتر است.» سپس به بلال که در میان جمعیت بود فرمودند: «به خانه من برو و چیزی بیاور.» بلال فوراً به منزل پیامبر (ص) رفت. کودکان می خندیدند و پیامبر هم با آنها می خندید. پس از آن بلال با مقداری گردو آمد. پیامبر گردوها را از بلال گرفتند و به بچه ها گفتند: «شترتان را با چند گردو عوض می کنید؟»

کودکان نیز با دیدن گردوها راضی شده و گردوها را از دست پیامبر (ص) گرفتند و ایشان را رها کردند. سپس پیامبر با اصحاب به مسجد رفتند و نماز را به جماعت اقامه کردند.



♦ پیامبر پدري برای کودکان

روزی پیامبر (ص) از جایی می گذشتند. متوجه گروهی از بچه ها شدند که مشغول بازی بودند. کودکی را دیدند در گوشه ای ایستاده و گریه می کند. حضرت پیش کودک رفتند و فرمودند: «عزیزم چرا گریه می کنی؟» کودک گفت: «یا رسول الله! بچه ها من را بازی نمی دهند، چون من پدر ندارم و لباس هایم پاره است. بچه ها می گویند ما بچه ای را بازی می دهیم که لباس هایش پاره نباشد.» حضرت تا این حرف را شنیدند، آن کودک را پیش دخترشان حضرت زهرا (س) آوردند و گفتند: «دخترم! آیا دوست نداری خداوند برادری را نصیب شما کند؟ از لباس های فرزندان لباسی بیاور و سر و صورت این بچه را بشوی.» بعد از اینکه کودک را آماده کردند، در راه برگشت به وی فرمودند: «پسر! دوست داری من پدرت شوم؟» کودک با خوشحالی سر تکان داد. پیامبر کودک را نزد همبازی هایش باز گردانند و با او مشغول بازی شدند. بچه ها وقتی فهمیدند این کودک لباس هایش نو شده است و پیامبر اکرم (ص) با او بازی می کند، به سوی آنها دویدند و رو به پیامبر کردند و گفتند: «چرا ما با بازی نمی کنی؟» حضرت فرمودند: «به شرط این که این هم یکی از شما شود.»



داستان تصویری: تاثیر بازی رایانه ای

